

موضوع ۷

مرور کلی موضوع

یکی از موثرترین راهها برای رساندن پیام انجیل بیان داستان کاری است که خدا در زندگی ما انجام داده است. مردم علاقه زیادی به داستانهای زندگی نشان می‌دهند. بواقع، گاهی مطرح کردن داستان زندگی ما قادر است باب‌هایی را مدتها که بسته بوده بسوی انجیل بگشاید. تسلط ما بر داستان نجاتمان بخش مهمی از آموختن طریق در میان گذاشتن ایمانمان با دیگران است.

در این مطلب ما:

- اهمیت داستان شخصی خود در رساندن پیام انجیل را مطرح می‌کنیم.
- یاد می‌گیریم چگونه داستان ایمان آوردن خود را در سه دقیقه تعریف نماییم.

هدفم موضوع

چطور می‌توان تجربه خود از محبت خدا را بکار برده، انجیل را با دیگران در میان گذاشت؟ شهادت شخصی ما چه نوعی اثری را می‌تواند بر دوستانمان بر جای گذارد؟ چطور می‌توانیم داستان خود را به طریقی ساده و نیرومند بیان کنیم؟ آیا هنگامی که سایر روشهای بیان ایمان کاراً به نظر نمی‌رسند، داستان ما می‌تواند دوستانمان را متأثر نماید؟

کوچک ولی مقوی

(بیاناتی هستند که شما را در رابطه با مطلب به فکر وا خواهند داشت. این بیانات ممکن است در چارچوب تفکر کتابمقدس بگنجد و یا نگنجد.)

«من زمانی که جوان بودم ایمان آوردم، بنابراین واقعاً حرف زیادی برای گفتن ندارم.»

«من دلیلی برای مطرح کردن داستان خود نمی‌بینم. مردم نیازمند شنیدن انجیل هستند، نه سرگذشت زندگی من.»

«لازم است اجازه دهیم سرگذشت ما پنجره‌ای باشد. سپس مردم از طریق ما و داستان‌هایمان مسیح را خواهند دید.» جی مک استایلز

«اگر من داستان خود را تعریف کنم، آیا مردم با این گمان که این داستان تجربه شخصی من بوده که به آنها ارتباطی ندارد، آنرا رد نخواهند کرد؟»

«داستان زندگی من به قدری خسته کننده است که ارزش مطرح شدن را ندارد. فکر نمی‌کنم دوستانم علاقه‌ای به شنیدن آن داشته باشند.»

«وقتی مردم با ما برخورد کنند، داستان خدا را که در زندگی ما مکتوب است مشاهده خواهند کرد.»
لیتون فورد

نمونه جهت مطالعه

آرمین

در چند سال گذشته بارها و به طرق مختلف سعی کرده‌اید ایمان خود را با آرمین در میان گذارید. اما هر بار که سعی کردید بحث را به مسائل روحانی بکشانید، آرمین موضوع را عوض کرده است. گویی می‌خواسته بگوید، علاقه‌ای به صحبت در مورد «خدا و مسائل این چنینی» ندارد. سخت کوشیده‌اید با آرمین ارتباطی بنا کرده، و با تمام وجود خواسته‌اید ایمان خود به مسیح را با او در میان گذارید، اما ظاهراً هرگز فرصتی بدست نیامده است.

با این وجود، اخیراً زندگی آرمین دچار آشوب شده است. یک روز موقع نهار هنگامی که شروع به صحبت در مورد مشکلاتش کرد، گفت: «تو چطور اینکار را می‌کنی؟ منظورم این است که تو مشکلات

فعلی مرا تجربه نکرده‌ای، اما می‌دانم در زندگی خود بر موانعی چیره شده‌ای. چطور اینکار را کردی؟ چه چیزی در مواجهه با سختی‌ها و مشکلات تو را محکم و امیدوار نگاه میدارد؟»
در حالی که سیل افکار به ذهن شما هجوم می‌آورند، بسختی احساسات خود را پنهان می‌کنید. آیا این فرصت شماست؟
به آرمین چگونه پاسخ می‌دهید؟

سؤال اساسی موضوع پیش روی شما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

اعمال ۲۶: ۱-۲۳

«اغریپاس به پولس گفت: «مرخصی که کیفیت خود را بگویی.»^۲ که «ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایت‌هایی که یهود از من می‌دارند. خصوصاً چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون صالحترین فرقه دین خود فری سی می‌بودم. و الحال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه روز به جد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغریپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند. شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟^۴ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است،^۵ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشاند، در فتوت شریک می‌بودم.^{۱۱} و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم.^{۱۲} در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق می‌رفتم،^{۱۳} در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.^{۱۴} و چون همه بر زمین افتادیم، هاتقی را شنیدم

که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: "ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است." ^{۱۵} "من گفتم: "خداوندا تو کیستی؟" گفت: "من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی." ^{۱۶} و لیکن برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. ^{۱۷} و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد، ^{۱۸} تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند. ^{۱۹} آن وقت ای اغریپاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم. ^{۲۰} بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به جا آورند. ^{۲۱} به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند. ^{۲۲} اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود، ^{۲۳} که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نویر قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.»

پولس در تمام مدت خدمت خود از طرف سران مذهبی یهود مورد مخالفت قرار داشت. هنگامی که وی برای یکی از اعیاد اسرائیل در اورشلیم بسر می‌برد، تعدادی یهودی آسیایی در معبد او را دیده در حالی که سعی می‌کردند او را بکشاند آشوب پیا نمودند. خوشبختانه، سربازان رومی که او را به منظور انجام محاکمه‌ای مناسب دستگیر نمودند، جانش را نجات دادند. پولس بارها با تکیه کامل بر داستان ایمان آوردن خود در راه دمشق رسماً از خود دفاع نمود. در این مورد خاص، پولس در حضور اغریپاس پادشاه، فستوس فرماندار و بسیاری از دیگر مقامات عالی رتبه قیصر ایستاده است.

نکات بسیار مهم داستان نجات پولس کدامند؟ کدام اجزاء داستان پولس را ما باید در داستان خود وارد کنیم؟

دیگر منابع

«داستان شما»، به قلم جیم و کارن کاول و ویکتوریا راجرز

فصل ششم از کتاب «چگونگی گفتگو در مورد مسیح بدون هیجان زدگی»، اثر جیم و کارن

کاول و ویکتوریا راجرز، چاپ ۲۰۰۰.

از کتاب «چگونگی گفتگو در مورد مسیح بدون هیجان‌زدگی» به قلم جیم و کارن کاول و ویکتوریا راجرز

کارن می‌گوید: لینت در کلاس ما شرکت می‌کرد. او یکبار به ما گفت که از او خواسته شده بود در کلیسایی شهادت زندگی‌اش را بازگو کند. او اعتماد بنفس نداشت و می‌ترسید مطلب هیجان‌انگیزی برای مطرح کردن نداشته باشد زیرا از یک خانواده با ثبات آمده بود. لینت داستان ایمان آوردن پرتحوالی نداشت. اما واعظ به اصرار از او خواست سعی خودش را بکند، و او نیز چنین کرد. وقتی صحبتش تمام شد، واعظ از او تشکر کرد، ولی افزود که داستانش کمی خسته کننده بود. لینت بسیار شرمگین و سرخورده شده بود. او با خود عهد بست که دیگر هرگز سرگذشتش را برای کسی تعریف نکند.

سالها بعد در کلاس، لینت به ما گفت که چقدر از اینکه بار دیگر شهادت زندگی‌اش را تعریف کند بیزار است. به وی گفتیم در هر صورت مایلیم آنرا بشنویم و هفته بعد او با داستانی حیرت‌انگیز بازگشت. او سادگی محبت خدا را تشریح کرده و اینکه چطور این محبت شادی و امید را وارد زندگی کرده بود. تمام کلاس عمیقاً تحت تأثیر آن قرار گرفتند. هنگامی که داستان لینت عیان شد، اصلاً نکته خسته کننده‌ای در آن نبود. او برایمان تعریف کرد که در خانواده‌ای که در آن همه اعضاء وظایفی بر عهده داشتند بزرگ شده بود. از نظر اکثر آمریکاییان چنین چیزی به خودی‌خود معجزه است! آنچه ما از داستان وی در مورد محیط خانوادگی پرمحبتش یاد می‌گیریم این است که چطور خداوند برکت خود را در زندگی او جاری ساخت. این مسئله ما تشویق کرد تا خداوند را بهتر بشناسیم. آیا مقصود از بیان شهادت زندگی این نیست؟

هیچ سرگذشتی فسته کننده نیست

هر کس سرگذشتی دارد! داستان زندگی شما چیست؟ اگر تا بحال ننشسته و شهادت زندگی روحانی خود را به ترتیب زمانی نوشته‌اید، هنگامی که چنین کنید، از اینکه خداوند چطور در زندگی شما کار کرده، مبهوت خواهید شد. داستان شما بی‌مانند و جذاب بوده، و هر وقت آنرا تعریف کنید، با مخاطب ارتباط برقرار کرده و قابلیت آنرا دارد که زندگی‌ها را تغییر دهد.

شهادت زندگی شخصی بی خطرترین روش برای آن است که به غیرایمانداران بگویید چرا عیسی مسیح برای شما اهمیت دارد. این روش به شما اجازه می‌دهد براحتی از زندگی خود بگویید، در حالی که جلال را به خداوند می‌دهید. شما می‌توانید با اشتیاق در مورد قدرت عیسی مسیح در تبدیل زندگیها سخن بگویید، و با اینحال متخاصم‌ترین شنوندگان بدان توجه کنند زیرا از آنها چیزی مطالبه نمی‌کنید. این داستان قدرت نیز دارد زیرا منحصر به شما بوده و یکی از نمونه‌های معجزه نجات را توصیف می‌کند.

ما می‌دانیم که ایمانمان بر حقیقت الهی و صحت کتاب مقدس بنا شده است. این را نیز می‌دانیم که با افراد شکاکی مواجه خواهیم شد که مایلند مرتباً در مورد تحریف کتاب مقدس در طول ادوار بحث کنند. با اینحال، داستان شما تازه و امروزی است، درست مانند روزنامه صبح. روایت شفاهی آنرا به افسانه‌ای با شخصیتی‌هایی فراتر از زندگی تبدیل نکرده است، حال آنکه بعضی مدعی‌اند در کتاب مقدس این اتفاق افتاده است. داستان شما مجاب‌کننده است زیرا شخصی و تجربی است. می‌توانید حقانیت آنرا ثابت کنید زیرا برای خود شما رخ داده است! امکان تکذیب آن وجود ندارد. اگر متقاعد شده‌اید که مسیحیت بهترین طریق زندگی است، نباید خبر خوش را پنهان نگاه دارید. اگر مشتاق ارتباط با خدا هستید، سرگذشت شما چنان مسری خواهد شد که دیگران را وادار خواهد کرد همان را طلب کنند. اما باید برای بیان فصیح و فشرده آن مهیا باشید.

جیم می‌گوید: سالها قبل، من و کارن به مهمانی شام در خانه دوستی دعوت شدیم که قصد داشت دایره منتخب روحانی خود را دور هم جمع کند تا از باورهای یکدیگر مطلع شوند. ما کمی دیر رسیدیم. وقتی از در وارد شدیم خانم میزبان ما را به عنوان «دوستان اصولگرای» خود معرفی کرد. این اصلاً برچسب مناسبی در یک مهمانی هالیوودی نبود! ولی ما بنا را بر شوخی گذاشته و وارد شدیم. پس از صرف غذا بانوی میزبان گفت: «حال اجازه دهید میز را دور زده تک به تک نظر خود را در مورد عیسی مسیح بیان کنیم.» چطور ممکن بود چنین گفتگویی سر میز شام مطرح شود؟ من و کارن به تمام نظریات قابل تصور در مورد عیسی مسیح گوش فرا دادیم (از عصا یا افسانه گرفته، تا پیامبر یا انسان خوب و یا ترفندی سیاسی). خیلی جالب بود.

سپس مردی که آنسوی میز نشسته بود رو به من کرد و گفت: «جیم، ظرف سه دقیقه یا کمتر به ما بگو نظر تو در مورد مسیح چیست.» وقتی که آن مرد دلیل امیدوار بودنم را پرسید زمینه دلخواه برای تعریف کردن داستان زندگیم فراهم شد، و من آمادگی آنرا داشتم. آنرا فی‌المجلس تعریف کرده و فقط

به فراخور موقعیت در آن تغییراتی دادم. از آنجایی که نکات اساسی کاملاً آشنا بودند، اطمینان داشتم چیزی از قلم نیفتاده است. اگر پیشاپیش آنرا آماده نکرده بودم، ممکن بود چنان فرصت عظیمی را برای آشکار نمودن حقیقت در حضور گروهی از انسانهای جویای عیسی مسیح از دست بدهم، گروهی که ممکن بود دیگر هرگز فرصت شنیدن در مورد عیسی مسیح را فرا چنگ نیاورند.

شهادت سه دقیقه‌ای

داستان زندگی شما به سادگی در ذکر اینکه چگونه خداوند زندگیتان را عوض کرد خلاصه می‌شود. اگر عیسی خداوند و نجات‌دهنده شماست، پس مطمئناً کارهای معجزه‌آسایی برای شما انجام داده است. مردم بدنبال شواهدی دال بر وجود خدا و دخالت شخصی او در زندگی افراد می‌گردند. شما نمی‌توانید خداوند را وادار کنید بلافاصله ظاهر شده، وجود خود را اثبات کند، اما قطعاً می‌توانید با گفتن از اینکه چگونه در زندگیتان عمل کرده مستقیماً به او اشاره کنید.

حتی اگر زمانی را بیاد ندارید که خدا را نمی‌شناختید، و روزهای آتش و دود را تجربه نکرده‌اید، باز ما تضمین می‌کنیم که زمانهایی بوده که در نیاز بوده‌اید و در آن زمانها خداوند شما را از شرایط سخت عبور داده است. آنها تجربیاتی هستند که لازم است در موردشان سخن بگویید. وقتی از وفاداری خداوند نسبت به خود می‌گویید، او جلال یافته و داستان شما شنونده را یک گام به او نزدیکتر می‌کند.

جیم می‌گوید: من در یک مهمانی بودم و داستان زندگی خود که شامل زیستن در یک خانواده مسئول و مقید به با کره بودن تا هنگام ازدواج بود، را برای مردی تعریف می‌کردم. او گفت: "این عجیب‌ترین چیزی است که تاکنون شنیده‌ام. فکر می‌کنم لازم است کتابی در مورد تو بنویسم."

شهادت سه دقیقه‌ای کارن: من در یک خانواده فوق‌العاده سنتی اهل مید وست بزرگ شده و کاملاً راضی بودم. گرچه پدرم اصرار داشت که هر یک شنبه به کلیسا برویم ولی خارج از آن ساختمان هرگز از خدا گفتگویی نبود. در خانه دعا نمی‌کردیم. هرگز کتاب مقدس نمی‌خواندیم. در واقع، بیاد دارم که پدرم می‌گفت: "دو موضوع هست که بهتر است در جمع از آنها حرفی به میان نیاید، یکی مذهب و دیگری سیاست." من نیز همین کار را می‌کردم. هنگامی که وارد دانشکده شدم، علاقه خود به کلیسا را

از دست داده بودم، پس دیگر به کلیسا نرفتم. کلیسا هرگز بخشی حیاتی و چالش‌برانگیز در زندگیم نبود. اما دانشکده چنین وضعیتی را داشت پس من یکی را جایگزین دیگری کردم. اما هم اتاقی‌ام به کلیسا می‌رفت. در واقع دبی جالب‌ترین شخصی بود که تا آن موقع دیده بودم. او محیط تربیتی وحشتناکی را پشت سر گذاشته بود: والدینی که هر دو الکلی بودند، پدری که خودکشی کرده بود (خود دبی بدن بی‌جان او را یافته بود)، و برادر کوچکترش هنگام قدم زدن با او در اثر تصادف با ماشین کشته شده بود. در مقایسه با او، من همه چیز داشتم، و با اینحال در آن سال زندگیم دستخوش اغتشاش بود.

علیرغم گذشته‌اش، دبی بیش از من آرامش داشت و باثبات‌تر به نظر می‌رسید. او شنونده خوبی بود و بنظر می‌رسید پاسخهایش حاوی حکمتی فراتر از سنش بود. بخاطر دارم که از او پرسیدم چطور زندگی را تحمل می‌کند. جوابی‌هایی که به من داد از کتاب مقدس آمده بود. برایم توضیح داد که چطور خداوند نسبت به تمامی جزئیات زندگی من توجه دارد. متوجه شدم که از گفتگویمان لذت می‌برم و بسرعت دیدم که در آن هنگامه جستجو، سردرگمی و انتخاب‌های ضعیف، زندگی من در مقایسه با او تهی بود. از زندگیم چیزی فراتر می‌خواستم. چیزی که ایمان داشتم او دارد و «آن چیز» باید خدا باشد. همانطور که او برایم توضیح می‌داد، من نیاز به ارتباطی شخصی با عیسی مسیح را احساس می‌کردم. همه چیز داشت معنا پیدا می‌کرد.

وقتی به انتهای سال اول رسیدیم، من در هر دو انتهای طیف روحانی دوستانی داشتم. گروه کوچکی از دوستان مسیحی با شخصیت استوار و بامحبت، و نیز دوستان سرکشی که در دنیای مواد مخدر، مشروبات الکلی و روابط جنسی غرق بودند. اگرچه دوستان سرکش من بطور لحظه‌ای جذاب بودند، اما متوجه شدم که دوستی‌های پایدارم اغلب با مسیحیان بود. و آنها نیز سرگرم کننده بودند! در قلب خود می‌دانستم که زمانی خواهد آمد که مجبور به انتخاب شوم. در یک بعد از ظهر زیبا در ماه می، در حالی که در محوطه کالج قدم می‌زدم، تصمیم گرفتم با خدا معامله‌ای انجام داده و باورهای دوستان مسیحیم را امتحان کنم. آیه‌ای از کتاب مقدس را که دبی نقل کرده بود بخاطر آوردم: «زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزاند، نجات خواهی یافت» (رومیان ۱۰: ۹).

به خدا گفتم که اجازه می‌دهم عیسی مسیح کنترل زندگیم را در دست گرفته و نجات‌دهنده شخصی من شود (به شرط آنکه هرگز مجبور نباشم در مورد تصمیم خود با کسی صحبت کنم). من قطعاً نمی‌

خواستم به عنوان مبشر عازم آفریقا شوم. حتی نمی‌خواستم در این مورد به دبی چیزی بگویم. اگر اتفاقی فوق طبیعی قرار بود برایم رخ دهد، می‌خواستم دبی خودش متوجه آن شود. پس از کلاس بعدی به اتاقمان در خوابگاه برگشتم و اولین چیزی که دبی از من پرسید این بود که: "چه چیزی در تو فرق کرده؟" گفتم: "هیچ چیز" و مشغول تکالیفم شدم. کمی بعد همان روز غروب سؤالش را تکرار کرد. صبح روز بعد او اجازه نمی‌داد از اتاق خارج شوم مگر آنکه به او بگویم آیا مسیحی شده‌ام یا نه. در آن لحظه می‌دانستم معجزه‌ای رخ داده است. خداوند زندگی مرا در دست گرفته و بلافاصله کار خود را شروع کرده بود.

یک ماه بعد، مادر و مادربزرگم را از تصمیم خود برای آنکه مسیحی با تولد تازه شوم، مطلع کردم. آنها نیز خواستند مسیحی شوند. هشت سال بعد همسرم و من متوجه شدیم که هر دو میسیونر شده‌ایم، البته نه در آفریقا بلکه در هالیوود. خیلی زود شروع کردیم به تدریس در کلاسی تحت عنوان «چگونگی گفتگو در مورد مسیح بدون هیجان زدگی». برای کسی که قرار بود هرگز به کسی چیزی نگوید این گام بسیار بلندی بود! در این زمان بود که دریافتم به خلقتی تازه مبدل شده‌ام، زیرا جلوی تنها چیزی را که نمی‌توانستم بگیرم، حرف زدن در مورد عیسی مسیح بود.

یکی از امتیازات آماده کردن شهادت شخصی این است که سبب می‌شود درک کنید چطور خداوند بجای شما کار کرده است. گاهی فراموش می‌کنیم، اینطور نیست؟ وقتی که بنشینید و روی اینکه چطور عیسی مسیح به سراغتان آمده و زندگیتان را لمس کرده تمرکز کنید، ناخودآگاه شروع به پرستش خواهید کرد. خدا را خواهید دید که درونی‌ترین دغدغه‌های شما را یکی پس از دیگری به پیروزی تبدیل می‌کند. بیاد شما خواهد آمد که خداوند تا چه حد وفادار بوده است.

گاهی اینکار برای افرادی که گذشته دردناکی داشته‌اند دشوار است. هیچ کس به لایه‌برداری از روی خاطرات تلخ علاقمند نیست. با این وجود، با نوشتن مراحل سفر خود، این نهایتاً شفافبخش است که ببینید مسیح شما را از کثافات بیرون کشیده و به آهستگی تغییرات باورنکردنی را در شما، از طریق شما و برای شما انجام می‌دهد.

دلیل دیگر برای قدرتمند بودن شهادت زندگی شما داستان بودن آن است. آیا تا بحال متوجه شده‌اید که چه مقدار از کتاب مقدس به صورت داستان بیان شده است؟ معلمین و والدین از طریق نقل داستان‌ها اصول را به کودکان تعلیم می‌دهند. واعظین نکات مورد نظر خود را با اشاره به داستانهای کتاب مقدس مطرح می‌کنند. خود عیسی مسیح با استفاده از داستانها تعلیم می‌داد. حکایات او در رساندن پیامش بسیار تاثیرگذار بودند.

یک داستان می‌تواند اطلاعات را به طریقی به مخاطب منتقل کند که او را به عکس‌العمل احساسی وادار نماید (و بنابراین منظور قصه‌گو را بخاطر بسپارد). قصه مخلوق خداست، هدیه‌ای است از طرف او که ما باید برای کمک به دنیای گمشده بکار گیریم.

شهادت سه دقیقه‌ای ویکتوریا: من امتیاز برزگ شدن در یک خانواده مسیحی مستحکم را داشتم. همواره از بدو تولد تا دانشکده به کلیسایی کوچک در لانگ بیچ کالیفرنیا می‌رفتم. تا آنجایی که ذهنم خطور می‌کند، مسیح همیشه برایم واقعی بوده است.

با اینحال، من نیز در شرایط متزلزلی رشد کردم. نمی‌دانستم چطور می‌توان در مدرسه محبوب بود، و از طرد شدن، برخورد رودررو و درگیری وحشت داشتم. من خدا را داوری شدیداً سختگیر و انعطاف‌ناپذیر می‌دانستم. فکر جوانم بر روی موعظه‌هایی در مورد خشم خدا متمرکز بوده، نتیجتاً فیض او را درک نمی‌کردم. بر طبق فهرستی از بایدها و نبایدها زندگی کرده و به این نتیجه رسیده بودم که مسیحیان باید کامل باشند. اگر قصور کنی راهی جهنم خواهی شد، به همین سادگی و وضوح. به شدت از اینکه مرتکب خطایی شوم بیم داشتم زیرا می‌ترسیدم قبل از آنکه فرصت توبه بیابم در تصادف اتومبیل کشته شوم.

بنابراین با نهایت وحشت، برای کامل شدن همه کاری می‌کردم. من دختر سر براهی بودم که مطابق با صداقت و اخلاق گام برمی‌داشت، اما با نیرو محرکه احساس گناه. می‌دانستم مسیح مرا دوست دارد، اما از آن می‌ترسیدم که شایسته او نباشم. مطمئن بودم که بخاطر قصوراتم مرا طرد می‌کند. در تمام مدت دبیرستان و دانشکده، فرشته کوچولوی بی‌عیبی بودم که از رنجاندن خدا، کلیسا و والدینش بیم داشت.

با این همه، وقتی به بیست و سه سالگی رسیدم، دیگر تحمل ترس و دلهره را نداشتم. بالاخره از والدینم جدا شده به لس آنجلس نزدیک محل کارم نقل مکان کردم. برای اولین بار در عمرم «تمرد» کردم. رقصیدن را شروع کرده و دیگر باور نداشتم نوشیدن یک لیوان شراب مرا به جهنم خواهد فرستاد.

با این حال بین پسران جز به عنوان دوست محبوبیتی دیگری نداشتم، و حال مصمم بودم یاد بگیرم چطور خود را مقبول مردان نمایم. در کنکاش برای زیبایی فیزیکی غرق شده بودم. متقاعد شده بودم که اگر یاد بگیرم چطور زیبا راه بروم، زیبا صحبت کنم و زیبا بنظر آیم، مردان شیفته من خواهند شد. این موثر واقع شد: قرار دیدار با مردان متعدد سرگرمی پر مشغله من شده بود. اما این همه پوچ بود.

کمیت بود اما از کیفیت خبری نبود. وقتی به حدود بیست و پنج سالگی رسیدم، قرار گذاشتنها سبب شده بود احساس سطحی بودن و نارضایتی در من شکل گیرد.

هنوز مسیح را دوست داشتم و هر یکشنبه به کلیسا می‌رفتم، اما داشتم از خدا فاصله می‌گرفتم. و احساس جدایی و گناه در جانم رخنه می‌کرد. به محض اینکه خداوند را شناخته و با او گام برداری، گناهکار شدن دشوار می‌شود!

در طول آن دوره تلخ از زندگی درسهای متعددی فرا گرفتم. یاد گرفتم که مسیح مرا دوست دارد حتی هنگامی که زشت هستم و بنظر می‌رسد کسی به من اهمیتی نمی‌دهد. آموختم که او مرا حتی هنگامی که وی را با انجام اعمالی که می‌دانم غلط هستند نا امید می‌کنم، دوست دارد. و یاد گرفتم که حتی با وجود آنکه از او گریخته بودم، مسیح همواره در درون قلب من در تقلا بوده و مرا به عقب می‌کشید، درست همانطور که خود گفت چنین می‌کند: "تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود" (عبرانیان ۱۳: ۵).

مهمتر از همه اینکه داشتم در مورد فیض خدا یاد می‌گرفتم. افسسیان ۲: ۸-۹ برای من خیلی عزیز است: "زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست، نه از اعمال تا هیچ کس فخر نکند." اعمال مسیحی ما را نجات نمی‌دهند. ما با پذیرفتن هدیه رایگان خدا نجات می‌یابیم.

این یک نقشه است!

ممکن است برخی از شما فوراً بگویند: "آیا این نقشه نیست که شهادت خود را آماده داشته باشید؟ تکلیف فی‌البداهه بودن و سخن گفتن مستقیم از قلب چه می‌شود؟ آیا روح‌القدس کلمات مناسب برای سخن گفتن را به ما عطا نمی‌کند؟"

به این توجه کنید: آیا شما بدون آمادگی کامل به یک جلسه شغلی مهم می‌روید؟ آیا بدون آنکه مهیا باشید برای شرکت در یک جلسه محاکمه وارد دادگاه می‌شوید؟ آیا در شب افتتاحیه بدون حفظ کردن متن صحبت خود روی صحنه می‌روید؟

البته که روح‌القدس ما را به پیش برده و هنگام گفتگو در مورد مسیح هدایت می‌کند. اما این وظیفه خود ماست که از آنچه خداوند به ما عطا کرده به نحو احسن استفاده کنیم. ما برای ملاقات‌های مهم خود را آماده می‌کنیم، پس باید برای ارائه دلایل ایمان خود نیز مهیا باشیم. مطالعه و بخاطر سپردن متون کتاب مقدس نه تنها جانهای ما را تهذیب می‌کند، بلکه در لحظات مناسب کلمات را نیز به

ذهنمان می‌آورد. درست همان طور که سعی می‌کنیم داستان خدا در کتاب مقدس را حفظ کنیم، باید داستان زندگی خود را نیز به خاطر بسپاریم.

آیا تا بحال شده که کسی از شما بپرسد چرا زندگی شما با او تا این حد متفاوت است؟ آیا خوب جواب دادید؟ آیا خداوند را جلال دادید؟ یا اینکه خود را برای پاسخگویی نامجهز و بدون آمادگی یافتید؟ زمانهایی بوده است که همه ما خود را از گفتگو کنار کشیده و بعد به دلیل اینکه چیزی نگفتیم خود را ملامت کرده‌ایم. اگر شهادت سه دقیقه‌ای خود را آماده داشته باشید، دیگر هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد.

داستان شما دقیقاً همین است و بس: داستان شما. هیچگونه فشاری در کار نبوده و مجبور نیستید جملات را کلمه به کلمه مانند زمانی که اشعار شعرای معروف را در مدرسه از بر می‌خواندید، حفظ نمایید. فقط لازم است چند نکته اساسی را به خاطر بسپارید. در فصل بعد در مورد «پایای نجات یعنی: پذیرش، باور و اعتراف صحبت خواهیم کرد. اختصارات این چنینی یا ابزارهای دیگر، حافظه شما را در بخاطر سپردن نکات اساسی داستانتان یاری خواهد داد.

کافی است یکبار رئوس مطالب را آماده کنید، سپس قادر خواهید بود به اقتضای هر موقعیتی بلافاصله آنرا تعدیل نمایید. به احتمال خیلی زیاد هرگز شهادتی که بر زبان می‌آورید دقیقاً همانی نیست که می‌نویسید. این داستان شماست که در قلبتان تعبیه شده است، پس برای باقیمانده عمرتان در هر لحظه آماده است تا در قالب کلمات بیان شود.

نه، این نقشه نیست که شهادت خود را از پیش بدانید.

جیم می‌گوید: یک روز یکشنبه در کلاس بچه‌های کلیسا در مورد آماده کردن شهادت سه دقیقه‌ای صحبت می‌کردیم. بعد از آن، یکی از دوستانم که افسر پلیس است دیدگاه تازه‌ای به ما ارائه داد. او گفت هنگامی که کسی به عنوان شاهد جهت شهادت به دادگاه احضار می‌شود، فقط درباره آنچه خود شخصاً دیده، شنیده، یا تجربه کرده می‌تواند صحبت کند. شاهد مجاز نیست آنچه را دیگری دیده یا گفته بیان کند و یا چیزی را که فکر می‌کند صحیح است به زبان آورد. شهادت قابل قبول در دادگاه قانون فقط اقامه‌ای است از تجربه شخصی شاهد و نحوه متأثر شدن وی از آن (اول یوحنا ۱: ۱-۴ را ببینید).

این دقیقاً همان کاری است که شما هنگام تهیه شهادت زندگی خود انجام می‌دهید. شما در مورد ملاقات شخصی خود با خدا و نحوه متأثر شدنن از آن شهادت می‌دهید. این دقیقاً همان چیزی است

که هیأت منصفه هنگام کاوش برای جوابها مایل است بشنود. بنابراین، شما باید آماده باشید تا هنگامی که به جایگاه احضار می‌شوید شفاف و فشرده شهادت دهید. بعد از آن تصمیم با هیأت منصفه است که آیا شما حقیقت را بیان می‌کنید یا نه.

زندگی نامه روحانی شفاهی شما

نوشتن شهادت زندگی شخصی واقعاً ساده است. بواقع منحصراً شکل بخشی به داستانی است که از قبل نوشته شده است. شما فقط لازم است آنرا به فرمی قابل ارائه مرتب کنید. هدف شما دادن این امکان به دیگران است که مسیح را از طریق کاری که در زندگی شما انجام داده، بشناسند. ما پیشنهاد می‌کنیم داستان خود را در سه دقیقه خلاصه کنید زیرا این متوسط زمانی است که قادر خواهید بود حواس مخاطب را جمع نگاه دارید. در صورت ضرورت می‌توانید با افزودن توضیحات تکمیلی یا آراستنش با جزئیات، آن را طولانی‌تر کنید. با اینحال فشرده کردن از بسط دادن خیلی مشکلتر است. آنرا کوتاه نگاه دارید تا بتوانید برای کسی که منتظر تا کسی بوده یا در صف پرداخت قبض است حقیقت را بیان کنید. سرگذشت خود را بنحوی شرح دهید که دیگران خود را در تجربیات حال و گذشته شما ببینند، نه فقط تغییر اعتقاداتتان. لازم است که تبدیل در زندگی خود را نشان دهید، چه جزئی باشد و چه وسیع. نشان دهید که چطور زندگی شما تحقق وعده خداست که: "پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است!" (۲ قرنتیان ۵: ۱۷). بیاد داشته باشید که ما همه انسانهایی در حال بهتر شدن می‌باشیم، هنوز پروژه‌هایی هستیم در دست اقدام. تا زمانی که هستیم، کار تمام نمی‌شود. چهارچوب ساده است: قبل از میلاد، سال صفر و بعد از میلاد.

• قبل از میلاد

سفر روحانی شما از دورانی آغاز شد که هیچ شناختی از عیسی مسیح نداشتید (قبل از میلاد). در مورد زندگی خود به عنوان یک غیرایماندار و یا چگونگی رشدتان در یک خانواده مسیحی صحبت کنید.

• ملاقات با مسیح (سال صفر)

سپس زمانی رسید که با مسیح آشنا شدید، و می‌دانستید باید انتخاب کنید که آیا می‌خواهید باور کنید که عیسی مسیح آن کسی که ادعا می‌کند هست یا خیر. سال صفر زمانی است که مسیح را ملاقات کرده و آگاهانه تصمیم گرفتید پیرو او شوید (لحظه ایمان آوردن). در مورد زمانی که زندگی خود را به مسیح سپردید بگویید.

• بعد از میلاد

حروف A.D. که در انگلیسی به معنای بعد از میلاد مسیح می‌باشند در واقع مخفف «نو دومینی» در لاتین هستند که معنای آن «سال خداوند» است. بعد از آنکه مسیح را در زندگی خود پذیرفتید، او تبدیل را در شما آغاز کرد. آن قسمت از داستان هرگز به پایان نمی‌رسد، بلکه در هر مقطع از زمان در حال تجربه کردن پیروزی‌ها یا مشاهده نشانه‌های کار خداوند هستید. تمامی سالهای پس از نجات سال خداوند هستند. در مورد کارهایی که مسیح از زمان تغییر دادن شما در زندگیتان انجام داده، صحبت کنید.

حال که دستورالعمل ساده‌ای در اختیار دارید، موضوعی را که مشخصه زندگی شماست بیابید. در حالی که زندگی خود قبل و بعد از میلاد را در ذهن مرور می‌کنید، آیا طرحی نمودار می‌شود؟ آیا درسی که بنظر می‌رسد هرگز یاد نگرفته‌اید یا جهتی که خداوند مرتباً به شما نشان می‌دهد، وجود دارد؟ رشته‌ای بیابید که داستان شما را منسجم نماید.

لازم نیست که حتماً مسئله‌ای ژرف باشد. فقط نکته‌ای شخصی را برگزینید که برای مسیحیان بالقوه جالب بوده و چهارچوبی برای داستان شما فراهم آورد. موضوعی که انتخاب می‌کنید باید به شما این امکان را بدهد که نواحی جدالهای شخصی، ریشه‌ها، و پیروزی نهایی‌تان در زندگی را مطرح کنید. بیش از یک موضوع وجود خواهد داشت که در موردش صحبت کنید و بیش از یک راه برای ارائه زنجیروار نکات اصلی. دو یا سه موضوع را انتخاب کنید. وقتی که طرز بکار بردن نکات مشابه در موضوعات مختلف را یاد بگیرید، قادر خواهید شد شهادت خود را مطابق با شرایط ارائه دهید. آنرا ساده و انعطاف‌پذیر نگاه دارید.

نمونه‌ای از موضوعات مناسب برای شهادت شخصی شما

• افسردگی

- پرخوری در اثر مشکلات روحی
- اهداف زندگی
- تنهایی
- موفقیت‌های شخصی
- سرخوردگیها
- پوچی روحانی
- خانواده از هم پاشیده
- انتظارات تحقق نیافته
- اتکاء به خود
- اعتیاد
- تکبر

ساده‌ترین راه برای جمع و جور کردن شهادت زندگی شخصی این است که ابتدا سرگذشت روحانی خود را بنویسید. پیش نویس اول شما ممکن است پنج تا پنجاه صفحه باشد. هرچه قدر هم طولانی باشد ارزش آنرا دارد که برای نوشتن آن تمرین کنید. به سه مرحله زندگی روحانی و موضوعات مهم آن فکر کنید. در این طرح اولیه متغیرهای زیادی می‌توان داشت. اگر در یک خانواده عالی مسیحی رشد کرده باشید، هرگز نخواهید توانست بر روی یک تجربه ایمان آوردن خاص انگشت گذارید. شاید همیشه مسیح را می‌شناخته‌اید. به عقب برگشته به زمانی فکر کنید که صرف نظر از نفوذ خانواده تصمیم گرفتید از عیسی مسیح پیروی کنید. یا ممکن است بعد از آنکه از خداوند دوران جوانی خود فاصله گرفتید مجدداً زندگی خود را به مسیح سپرده باشید. شاید تجربه ایمان آوردن خیلی پرشوری داشته، اما بعد از عیسی مسیح دور شدید. و سالها بعد، باز بسوی خداوند آمده و تعهدی بسیار عمیقتر سپرده‌اید. سناریوهای بیشمار دیگری نیز ممکن است وجود داشته باشد.

مبنا این است که شما بطور شفاف بیان کنید که چطور عیسی مسیح زندگیتان را عوض کرده و چرا تصمیم گرفتید اجازه دهید خداوند شما باقی بماند. ذکر کنید چه موقع او را بعنوان نجات‌دهنده خود پذیرفتید، چطور شما را تغییر داد و چه نتایج ملموسی در زندگی حاصل شده است.

شروع کنید به نوشتن رئوس مطالب. ما صبر خواهیم کرد.

رئوس شهادت شخصی شما

- مقدمه: زمینه‌های مشترکی با مخاطبین خود بنا نهاده یا موضوع داستان خود را تعریف کنید.
- قبل از میلاد: زندگی خود قبل از شناخت مسیح یا تجربه پرورش یافتن در خانواده‌ای مسیحی را توصیف کنید.
- سال صفر: تجربه ایمان آوردن خود را شرح دهید.
- بعد از میلاد: زندگی خود را بعد از آنکه مسیحی شدید توصیف و بگویید چطور خداوند شما را عوض کرده یا هنوز دارد عوض می‌کند.

درست شد؟ بسیار خوب، پس از نوشتن رئوس، آنرا به متنی معادل با سه دقیقه بسط دهید. وقتی کار نوشتن پایان یافت، آنرا با صدای بلند خوانده و زمان را بسنجید. سپس آنرا برای یک دوست یا عضو خانواده تعریف کرده، از وی بخواهید در مورد وضوح و یک دستی داستان نظر دهد. با صدای بلند آنرا تمرین کنید تا جایی که بخشی طبیعی از زندگیتان شود. ما شما را به حفظ کردن شهادت زندگی‌تان یا حداقل رئوس آن تشویق می‌کنیم. اما لطفاً آنرا کلمه به کلمه مثل یک سخنرانی حفظ نکنید. اگر این کار را بکنید ممکن است حس کنید مجبورید تمام کلمات نوشته شده را به ترتیب نگارش به زبان آورید. بنابراین از اینکه در آن اشتباه کنید وحشت داشته، بطور انعطاف‌ناپذیری در نطقی طولانی گیر افتاده، قادر نخواهید بود آنرا با تغییر در وضعیت تطبیق دهید، و مانند کسی بنظر خواهید آمد که برای فروش تبلیغ می‌کند.

کتاب مقدس در اعمال رسولان ۲۶: ۱-۲۳ نمونه کاملاً از یک شهادت سه دقیقه‌ای را به ما ارائه می‌دهد. پولس دعوی خود را در حضور اگریپای پادشاه اقامه می‌کند. ما در اینجا نمونه زیبایی از شهادتی خوش ساخت و قوی را می‌بینیم که نشان می‌دهد پولس قبل از ملاقات با مسیح که بوده، چطور شخصاً مسیح را ملاقات کرده، و در اثر پیروی وفادارانه از مسیح چه کسی شده است. نکته حیرت‌انگیز این است که خواندن سرگذشت پولس حدوداً فقط سه دقیقه طول می‌کشد. حتی پولس هرگز دوبار داستان را به یک شکل تعریف نکرده است. بواقع، ما تکه‌ها و بخشهایی از زندگی‌نامه شخصی او را در سرتاسر عهد جدید می‌بینیم. او می‌گوید که به اقتضای شرایط جاری عمل می‌کند. شما نیز امکان ندارد داستان خود را دوبار به یک صورت تعریف کنید، اما باید تمام نکات مهم را دانسته، مهیای در میان گذاشتن آن با کسانی باشید که خداوند سر راهتان قرار می‌دهد.

شهادت سه دقیقه‌ای جیم: من در خانواده‌ای که امروزه غیرطبیعی، عجیب و از لحاظ سیاسی نامناسب در نظر گرفته می‌شود، بزرگ شدم. می‌دانید، من در خانواده‌ای مسئول متولد شدم. در دوران رشد، خانواده ما تمام امور معمولی قابل انتظار را انجام می‌داد: ما از اقوام بازدید کرده، به تعطیلات می‌رفتیم، ورزش می‌کردیم و از پیشاهنگی لذت می‌بردیم (تمامی فعالیت‌های معمول خانواده‌های آمریکایی). والدینم مرا به کلیسا نیز می‌بردند.

با این وجود، بزرگ شدن در کلیسا چندان بیشتر از بزرگ شدن در گاراژی که برایتان ماشین می‌سازد شما را مسیحی نمی‌کند. وقتی بچه بودم، کلیسا برایم معادل بود با تخته‌های فلانل، نوشیدنی و کلوچه. وقتی کمی بزرگتر شدم معنای کلیسا به کمپ، پرسه زدن و دختران تغییر کرد.

در دبیرستان شروع کردم به پرسیدن سؤالات در مورد مفهوم زندگی و نیز دختران. همواره در مورد مسیح دانسته و تمام سرودها و نغمه‌ها را در باره او خوانده بودم. این همیشه بنظر منطقی می‌رسید که اگر قرار بود خداوند با ما گفتگو کند، برایمان پیام‌آوری می‌فرستاد که بخشی خدا و بخشی انسان می‌بود. با مشاهده والدینم این را نیز یاد گرفته بودم که محبت نیازمند قربانی است. خواندن کتاب مقدس به من یاد داده بود که خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد (یوحنا ۳: ۱۶). در حالی که رشد می‌کردم، همیشه باور داشتم این حقیقت دارد.

انجیل مسیح برایم منطقی می‌نمود، و در اوایل نوجوانی به این نتیجه رسیدم که تعهد من به مسیح کاملاً تصمیم خودم بود، نه چیزی که از خانواده به من رسیده باشد.

کتاب مقدس می‌گوید اشتباهات یک نسل به صورت لعنت به نسل بعد منتقل می‌شود، اما برکات صالحیت تا هزار نسل انتقال می‌یابد. من بسیاری از مردم را می‌بینم که در ماریچ رو به پایین گیر افتاده، الگویی را که از خانواده دریافت کرده‌اند تکرار می‌کنند (الکل، خشونت و روابط جنسی ناهنجار). فقط فیض خداوند قادر به نجات آنهاست. من برکت را از والدین، نیاکان و اجدادم که پیروی از حقیقت خدا را برگزیدند، دریافت نمودم. و سپس خود آنها را با آغوش باز پذیرفتم.

امروز، خودم پدر دو پسر اعجوبه هستم که بهترین مادر دنیا را دارند. خداوند به همه ما این آزادی را داده است که خود انتخاب کنیم، و من متوجه هستم که انتخاب‌هایم مستقیماً زندگی معصوم آنها را تحت تاثیر قرار می‌دهد. به وضوح نیز می‌بینم که محبت قربانی می‌طلبد. با اینحال من نیز هر روزه مشکلاتی

داشته و در تمامی قسمتهای زندگیم موفق نیستم، اما با کمک خداوند پیش رفته و محبت خود نسبت به مسیح را ادامه می‌دهم.

دقیقاً همانطور که پسران من در محبت داشتن نسبت به من آزاد هستند، خداوند نیز برای دوست داشتن خودش به ما حق انتخاب داده است. من مایل نیستم فرزندانم را وادار کنم مرا بیش از آنچه خداوند از فرزندانش انتظار دارد دوست بدارند. این دقیقاً مصداق آن چیزی است که کتاب مقدس «خلقت به صورت خدا» می‌خواند. بنابراین، هر شب آنچه را مادرم به من می‌گفت برای پسر بچه‌هایم تکرار می‌کنم، یعنی مزبور بیست و سه. «خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.» آرزوی من این است که این برکت «عجیب» را به نوبت به فرزندانم و فرزندان فرزندان آنها منتقل کنم. به یاری مسیح چنین خواهد شد.

زبان مسیحی

هر فرهنگ و زیر شاخه فرهنگی دارای زبان، واژگان و عبارات خاص خود است. درست همانند متخصصین کامپیوتر و ژیمناستها، هالیوود اصطلاحات صنفی خود را داراست. وقتی با دوستان کلیسایی خود در مورد «قتل شبانه» صحبت می‌کنیم، چشمانشان گرد می‌شود. هنگامی که جیم به کارن می‌گوید که با «ارتباطات فضایی» خود مشکل دارد، او زیر خنده می‌زند. این عبارات نمونه‌هایی هستند از زبان صنفی خاص که ما را با افراد بیرونی بیگانه می‌کند. مسیحی بودن ما نیز دقیقاً همین تأثیر را دارد.

ویکتوریا می‌گوید: جو یک مسیحی بالقوه بود که دعوت برای پیوستن به دوره مطالعه کتاب مقدس را پذیرفت. او هر هفته وفادارانه در کلاس شرکت می‌کرد، اما خیلی کم حرف بود. بالاخره یک روز بعد از کلاس با سرگروه صحبت کرد. گفت که از کلاس لذت برده و موضوعات بحث نیز برایش خیلی جالب هستند، اما سؤالی بود که مرتباً او را آزار می‌داد. او می‌خواست بداند «کلام» چیست. می‌شنید که همه در مورد آن صحبت می‌کنند، اما اصلاً نمی‌توانست حدس بزند معنای آن چه می‌تواند باشد. فکر کرد که شاید کلمه‌ای رمزی است که فقط مسیحیان از آن سر در می‌آورند. آن کلمه سحرآمیز چیست؟ بعضی از مسیحیان آنقدر وقت خود را با دیگر ایمانداران صرف می‌کنند که شروع می‌کنند به حرف زدن به «زبان مسیحی». این گویشی است از انگلیسی که عمدتاً در محدوده کلیساهای آمریکا شکل گرفت. این گویشی در جایی جلوه‌گر می‌شود که مسیحیان وقت بسیار زیادی را جدای از دنیای بیرون با هم سپری می‌کنند. گاهی حتی مسیحیان خارج از یک فرقه خاص قادر به درک آن نیست.

در بهترین حالت، عبارات فرقه‌ای ما مانعی خواهند بود برای گفتگوی موثر در باره انجیل. و در بدترین شکل، ممکن است سبب فراری دادن دوستان مسیحی بالقوه ما شود. در حضور این افراد لازم است که در انتخاب کلمات دقت کنید. مایلید منظورتان را درک کنند، اینطور نیست؟ در حالی که داستان خود را تنظیم می‌کنید، اطمینان حاصل کنید که حواستان به «زبان مسیحی» هست. در اینجا نمونه‌هایی از اصطلاحاتی آورده می‌شود که بین مسیحیان متداول بوده، در حالی که افراد غیرمسیحی اغلب آنها را درک نمی‌کنند. ما شما را دعوت می‌کنیم به اینکه هنگام بکار بردن این اصطلاحات آنها را تعریف نموده، و یا عباراتی را جایگزین آنها کنید که با فرهنگ مرتبط‌تر هستند. ما تعاریفی را برای این عبارات ارائه داده‌ایم که به شما کمک می‌کنند جملات کوتاه و واضحی را برای توضیح یا جایگزینی هر کلمه بدست آورید. ممکن است متوجه شوید هرگز معنی بعضی از این لغات را که سالیان سال مورد استفاده قرار داده‌اید نمی‌دانستید!

- **تولد تازه:** پذیرفتن عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود و دریافت زندگی روحانی نوین؛ تولد روحانی جدید؛ زنده شدن از لحاظ روحانی؛ تبدیل شدن به خلقتی جدید در نتیجه قربانی شدن (پرداخت بها توسط) مسیح برای گناهان شما.
- **ایمان:** توکل یا باور با چشم بسته؛ تصمیم‌گیری برای باور کردن چیزی بدون داشتن مدرکی ملموس؛ باور کردن وعده‌های خدا؛ ترک کردن همه چیز و توکل بر او.
- **انجیل:** خبر خوش در باره عیسی مسیح؛ فرصت آشتی با خدا از طریق قربانی مسیح. دقت کنید که این کلمه همچنین اشاره دارد به روایات چهارگانه زندگی مسیح، یعنی اناجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا.
- **فیض:** مهربانی غیر قابل توضیح خداوند؛ بخشش بدون شرط؛ هدیه‌ای که شایستگی دریافت آنرا نداریم.
- **دعوت کردن مسیح به قلب خود:** خواستن از خدا برای اینکه با شما رابطه‌ای شخصی برقرار نماید؛ درخواست از مسیح برای در دست گرفتن کنترل زندگی شما؛ پذیرفتن مسیح به عنوان نجات‌دهنده شخصی خود.
- **بی‌گناه به حساب آمده:** تبرئه شده در دادگاه آسمانی؛ بخشوده شده؛ اصلاح شده؛ گناهکار اما بخشوده؛ معذور؛ بیگناه محسوب شده بگونه‌ای که انگار شخص هرگز مرتکب گناهی نشده.

- **گمشده:** شخصی که بدون مسیح زندگی می‌کند؛ بیگانه از خدا؛ ناامید؛ خارج از مسیر صحیح؛ نیازمند پیدا شدن یا نجات یافتن؛ کسی که تلاش می‌کند به حیات و امید جاودان دست یابد.
- **بازخرید شده:** آزاد شده از اسارت؛ رها شده با پرداخت بها؛ آزاد شده در اثر پرداخت کفاره.
- **توبه:** یک اصطلاح نظامی به معنای انجام چرخشی ۱۸۰ درجه؛ درخواست بخشش؛ تغییر جهت دادن؛ دور شدن از رفتار غلط؛ تغییر فکر و عمل شخص.
- **صالح:** کسی که در حضور خدا درست زیست می‌کند؛ کسی که قانوناً بی‌عیب اعلام شده؛ به حد استاندارد رسیده؛ درستکار؛ دارای خلوص قلبی؛ بیگناه.
- **رستگاری:** نتیجه نجات یافتن؛ وعده حیات جاودان؛ خلاصی از مرگ ابدی در جهنم؛ رها شدن فرد از عواقب اعمال گناه‌آلود خود.
- **نجات یافته:** رها شده از مجازاتی که سزاوار آن است؛ دریافت کننده حیات جاودان؛ دارنده رفاقتی ابدی با خدا؛ دارنده ارتباط با عیسی مسیح؛ کسی که به جهنم نمی‌رود.
- **در میان گذاشتن:** با کسی صحبت کردن؛ بیان یک نظر یا بازگو کردن یک تجربه؛ ارائه اطلاعات؛ قلب خود را برای کسی باز کردن؛ گفتگوی محرمانه.
- **گناه:** از لحاظ ریشه‌ای اصطلاحی است مربوط به تیراندازی به معنای «به هدف نزدن»؛ عمل غلط؛ اعمال نادرستی که شخص را از خدا جدا می‌کنند؛ ناطاعتی نسبت به شریعت مقدس خدا؛ خود محوری؛ هر چیز مادون کامل؛ برگزیدن طریق خود بجای راه خدا.
- **حقیقت:** واقعیت غایی؛ قوانین مطلق که توسط کتاب مقدس به انسان داده شده؛ عیسی مسیح به عنوان تجسم حقیقت.
- **راه رفتن:** ارتباط شخصی با عیسی مسیح؛ سفری روحانی؛ قدم به قدم؛ ارتباط هر روزه با عیسی مسیح؛ زندگی مسیحی.
- **کلام:** کتاب مقدس؛ مجموعه عهد عتیق و عهد جدید؛ کتاب آسمانی؛ عیسی مسیح.

چند نفر از ما تا بحال در مورد طرز رساندن منظور خود به غیرایمانداران فکر کرده‌ایم؟ تصور کنید چه حالی به شما دست خواهد داد اگر طرف گفتگوی کسی باشید که به گویشی تکلم می‌کند که برایتان

ناآشنا است. ممکن است آن شخص به زبان «چینی» تکلم نمایند. با گوشهای جهانیان گفته‌های خود را بشنوید.

هدف شما وارد کردن افراد در امور خداست، نه حذف کردن آنها. پس اطمینان کسب کنید کسانی که با آنها از مسیح سخن می‌گویید گفته‌های شما را می‌فهمند. یاد بگیرید ضروریات مسیحیت را به زبان روزمره نقل کنید نه به زبان مسیحی. از خداوند بخواهید ساده‌ترین و شفاف‌ترین کلمات ممکن را که برای دوستان مسیحی بالقوه‌تان مفید باشند به شما عطا کند. مانند پولس، همه کس را همه چیز گردید تا به هر نوعی بعضی را برهانید (۱ قرنتیان ۹: ۲۲).

تذکرات مهم

حال که زبان مسیحی را از شهادت سه دقیقه‌ای خود حذف کرده‌اید، به تذکرات تکمیلی زیر برای آماده کردن داستان خود توجه کنید.

اول با خدا سخن بگویید

از او بخواهید از طریق شما سخن بگوید. از روح‌القدس درخواست کنید هنگام نوشتن به شما حکمت و راهنمایی عطا کند.

حداقل یک مطلب از کتاب مقدس نقل کنید.

آیه‌ای را انتخاب کنید که برای شما وعده‌ای در بر دارد. در حالی که داستان خود را تعریف می‌کنید،ضمیمه کردن کلام خدا، و اشاره به چگونگی تأثیر آن بر شما مفید خواهد بود. بعضی ارمیا ۲۹: ۱۱ را نقل می‌کنند: «خداوند می‌گوید: فکری را که برای شما دارم می‌دانم که فکری سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم.» رومیان ۱۰: ۹ و یوحنا ۳: ۱۶ دیگر گزینه‌های مطلوب هستند. حتی اگر در ابتدای راه تجربه مسیحی خود باشید حتماً آیه‌ای از کتاب مقدس وجود دارد که به شما در تعریف ارتباط خود با خداوند کمک کند (آیه زندگی شما). آن آیه را یافته و در داستان خود بگنجانید. با استفاده از کلام حیرت‌انگیز خدا شهادتی حاصل خواهد شد که از هزار کلمه عالی خود شما محکمتر خواهد بود.

از گفتار منفی اجتناب کنید

از بکار بردن زبانی که توجهات را از پیام شما دور می‌کند بپرهیزید. این شامل نظرات منفی در مورد افراد، سازمانها، یا فرقه‌ها می‌شود. اشاره به این موضوعات اگر سبب بنای ارتباط بین شما و شنونده شود ایرادی ندارد (برای مثال اگر دوست شما جزو فرقه مورد اشاره است) اما با گفتار منفی در مورد شخص یا مطلبی سبب رنجش وی نشوید. آیا دلیلی وجود دارد که کسی بخواهد از مذهب پر از نفرتی که دیگران را مورد قضاوت قرار می‌دهد استقبال کند؟ مسیحیان باید متفاوت باشند.

نام مسیح را بکار برید

بلند کردن نام مسیح حائز اهمیت است. ذکر کلمه «خدا» امروزه راحتتر است زیرا بسیاری از مردم مفاهیمی از خدا را قبول دارند: خدای مادر؛ خدا به عنوان قدرتی در درون ما و خدا به عنوان انرژی. این بخصوص در جوامعی صدق می‌کند که افراد زیادی خود را خدا می‌دانند. با اینهمه عیسی مسیح سنگ زاویه، خط جدایی تمامی مذاهب، باورها، و تقسیم‌بندیها است. او تنها کسی است که در طول تاریخ مدعی شد: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴: ۶). باید اجازه دهیم مردم بدانند که ما از عیسی مسیح پیروی می‌کنیم، نه صرفاً از نوعی الوهیت عام.

دست بکار شوید

بسیار خوب، حال شما آماده‌اید. قلم و کاغذ برداشته و کار بر روی گزارشی سه دقیقه‌ای از سفر روحانی خود را آغاز کنید. هنگام برنامه‌ریزی و نوشتن دعا کنید. نگران این نباشید که چطور می‌نویسید، فقط در مورد اینکه چطور مسیح زندگی شما را عوض کرد صادق باشید. بر روی تجربیات، تصمیمات، دغدغه‌ها و پیروزی‌های عمده خود تمرکز نمایید. وفاداری خداوند در زندگی‌تان شما را آنقدر مبهوت خواهد ساخت که با تمام وجود می‌خواهید آن را برای دیگری تعریف کنید! شما نشان فیض خدا هستید. او قدرت قیام خود را در زندگی شما به اجرا گذاشته است. برخیزید و داستان خود را تعریف کنید!

شکل بخشی به پاسخ

۱. با استفاده از رئوس مطالب ارائه شده در مقاله، داستان زندگی شخصی خود را در صفحه کاغذ جداگانه‌ای بنویسید. ما سؤالات تکمیلی بیشتری را در زیر هر بخش ضمیمه کرده‌ایم تا فکر شما جهت داده شود. شما ممکن است تصمیم بگیرید بعضی یا تمامی پرسشها را پاسخ گوید. وقتی که پیش‌نویس اول آماده شد، داستان خود را چندین بار زمان‌بندی و ویرایش کرده تا در سه دقیقه گنجانده شود.

مقدمه: زمینه‌های مشترک با مخاطب خود بنا نهاده یا موضوع اصلی داستان خود را تعریف کنید.

قبل از میلاد: زندگی خود قبل از شناخت مسیح یا تجربه رشد کردن خود در یک خانواده مسیحی را توصیف کنید.

- زمانی که در حال رشد بودید چه باورهای مذهبی داشتید؟
- ارزشهای شما چه بودند؟
- در زندگی چه چیزی از همه برای شما مهمتر بود؟
- بزرگترین بیم‌ها یا مشکلات شما چه بودند؟
- شادی خود را بر چه بنا نهاده بودید؟
- در مورد خدا چه فکر می‌کردید؟

سال صفر: تجربه ایمان آوردن خود را شرح دهید.

- در چه شرایطی ایمان آوردید (توسط چه کسی، کی، کجا)؟
- در چه مقطعی نیاز خود به خدا را حس کردید؟
- چطور متوجه شدید که گناهکارید؟
- از کجا می‌دانستید نیازمند بخشش برای گناهانتان هستید؟
- چرا تصمیم گرفتید اعتماد خود را بر مسیح بگذارید؟
- هنگامی که ایمان آوردید چه احساسی داشتید؟

بعد از میلاد: زندگی خود را پس از مسیحی شدن تشریح کرده و بگویید چطور خداوند شما را تغییر داده یا می‌دهد.

- در نتیجه ایمان آوردن چگونه رشد کرده‌اید؟
- مسیحی بودن اکنون چه اهمیت مضاعفی برای شما دارد؟
- بزرگترین چالشها یا موانع رشد شما کدامها بوده‌اند؟
- از لحاظ اولویت در مابقی زندگی شما، مسیح چه جایگاه دارد؟

۲. داستان خود را با یک نفر در میان بگذارید (ترجیحاً یک دوست غیر مسیحی).

بحث موضوع

۱- نظر شما در مورد این عقیده که همه قادرند داستان آنچه که خدا در زندگیشان انجام داده است را برای دیگران تعریف کنند چیست؟ فکر می‌کنید داستانهای ما واقعاً تا چه حد می‌توانند قدرتمند باشند؟

۲- تعدادی از مسائلی که مانع می‌شود ایمانداران کاری‌هایی را که خدا در زندگیشان انجام داده با دیگران در میان بگذارند، ذکر کنید؟

۳- با همفکری عواملی که سبب جالب و چالش‌انگیز شدن یک داستان می‌شود را بیابید (در مورد داستانها، فیلمها، روزنامه‌ها، کتب بچه‌ها و یا سایر داستانهای روزمره‌ای که می‌شنوید فکر کنید). چطور می‌توانیم بعضی از این عوامل را در داستان خود وارد کنیم؟

۴- به چه طرق دیگری می‌توان اطمینان حاصل کرد که دوستان غیرایماندار هنگام شنیدن داستان ما با آن ارتباط برقرار کرده و آنرا درک می‌کنند؟ موقع تعریف کردن داستان خود از چه چیزهایی باید اجتناب کنیم؟

۵- وقتی را به تعریف کردن داستان خود برای یکدیگر اختصاص دهید. افراد را تشویق کرده و آنها را راهنمایی کنید

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحثی که روی این مطلب داشتیم، فکر اصلی و باور اولیه‌ای را که در مورد این مطلب داشتید، چگونه عوض کرده است؟ افکار خود را در زیر خلاصه کنید.

۲- چگونه می‌خواهید این مطلب را به کار بندید(کی، چه کسی، کجا، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: در رابطه با موضوع اهداف ایمان برقرار، و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

با کمک خدا، من: